

معنای قدرت هوشمند و جایگاه آن در راهبرد بین‌المللی ایالات متحده

محمد امین خرمی*

۸۳

چکیده

استفاده صرف از قدرت نظامی طی سالهای دهه ۱۹۹۰ و دهه نخست قرن ۲۱، باعث افول جایگاه و نفوذ ایالات متحده در جهان شد. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با ناکارآمدی رویکرد نظامی و یک جانبه‌گرایی نومحافظه‌کاران در عرصه سیاست خارجی، ضرورت «تغییر» سیاست خارجی آمریکا از سوی دموکرات‌ها مطرح شد. طی سالهایی که قدرت نظامی آمریکا در عراق و افغانستان موفق نبود، مفهوم جدیدی از سوی نخبگان فکری ایالات متحده مطرح شد که توجه صرف به قدرت نظامی را اشتباه قلمداد می‌کرد. این مفهوم، که «قدرت هوشمند» نام گرفت، از ترکیب دقیق دو قدرت سخت و نرم به وجود می‌آید و بر استفاده هوشمندانه از ابزارهای این دو قدرت تاکید دارد. در میان نخبگان فکری هر دو حزب آمریکا، بر استفاده از قدرت هوشمند در عرصه بین‌الملل اتفاق نظر حاصل شده و دولت اوباما با به دست گرفتن زمام امور در سال ۲۰۰۹، اعلام کرد سیاست خارجی آمریکا را بر اساس راهبرد قدرت هوشمند بنا خواهد نمود. طی سال گذشته میلادی در برخی از اقدامات دولت اوباما، حرکت در راستای قدرت هوشمند را می‌توان دید. نوشتار حاضر به بررسی معنا و مفهوم قدرت، مؤلفه‌های تشکیل دهنده قدرت هوشمند و سپس اعمال آن در سیاست خارجی دولت اوباما می‌پردازد.

کلید واژگان: قدرت نرم، قدرت سخت، قدرت هوشمند، جوزف نای، راهبرد ایالات متحده

* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل و محقق در زمینه سایر دیپلماسی
فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، سال دهم، شماره ۳ و ۴، تابستان و پاییز ۱۳۸۸، صص ۸۳-۱۱۱.

◆ اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی

در دنیای پس از جنگ سرد، ایالات متحده به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده ادعای رهبری جهان را مطرح کرد. راهبرد اتخاذ شده توسط این کشور برای به دست گرفتن رهبری جهان طی این سالها را باید بسته به نوع قدرتی که در مرکز توجه سیاست گذارانش قرار گرفته، مورد بررسی قرار داد. راهبرد بین المللی آمریکا در دهه ۱۹۹۰ بر قدرت نظامی استوار شد. پس از آن در سالهای ابتدایی دهه نخست قرن ۲۱ و با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر، حضور جهانی این کشور بیش از پیش رنگ نظامی گری گرفت تا در نهایت، مردم جهان با دیده تردید به آمریکا و سیاستهای بین المللی آن نگاه کنند.

آنچه در سالهای اخیر؛ یعنی سالهای پایانی دهه نخست قرن ۲۱ در میان نخبگان فکری ایالات متحده دیده می شود، تاکید بر تغییر راهبرد در عرصه بین المللی است. در پایان دوره دوم ریاست جمهوری جورج بوش، انتقادهای در مورد سیاستهای دولت نومحافظه کار او بیشتر و بیشتر شنیده می شد. دموکرات ها به رهبری باراک اوباما و با شعار «تغییر» به رقابت با جمهوری خواهان پرداختند و در نهایت در انتخاباتی که به دلیل سیاستهای اشتباه دولت بوش، چه در داخل و چه در خارج از مرزهای ایالات متحده با حساسیت دنبال می شد، قدرت را به دست گرفتند. همپای سیاستهای داخلی، «تغییر» در عرصه سیاست خارجی ایالات متحده نیز لازم به نظر می رسید؛ چرا که حتی یک ابرقدرت نیز برای حفظ رهبری جهانی خود نمی تواند تنها به قدرت نظامی بسنده کند، این مسئله طی دوره هشت ساله ریاست جمهوری جورج بوش به خوبی عیان گشت؛ دوره ای که سیاست خارجی ایالات متحده با منطق خشک «یا با ما میاید یا بر ما میاید» اداره می شد.

هیلاری کلینتون پس از تصدی پست وزرات امور خارجه ایالات متحده از سوی اوباما در ژانویه ۲۰۰۹ در نخستین سخنرانی خود در برابر کمیته روابط خارجی سنا، به تشریح رویکرد دولت جدید در مورد سیاست خارجی پرداخت. او در صحبت هایش چندین بار به «قدرت هوشمند» اشاره و به وضوح راهبرد دولت اوباما در عرصه بین المللی را مبتنی بر قدرت هوشمند اعلام کرد:

«آمریکا نمی تواند به تنهایی مهم ترین مشکلات جهانی را حل کند و دنیا نیز نمی تواند

بدون ما در حل این مشکلات موفق عمل کند. بهترین راه برای پیشبرد منافع آمریکا در کاهش تهدیدهای جهانی و دستیابی به منافع جهانی، طراحی و اجرای راه‌حلهای جهانی است. ما باید از آنچه قدرت هوشمند نامیده می‌شود؛ یعنی از تمام ابزارهای دیپلماتیک، اقتصادی، نظامی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی، بهره بگیریم. باید متناسب با هر شرایطی، ابزار مناسب آن را مورد استفاده قرار دهیم.^۱ آنچه واضح است، این است که طی دو سال گذشته و پس از مطرح شدن بحث قدرت هوشمند در سطحی وسیع‌تر، توافقی از سوی هر دو حزب ایالات متحده بر سر تغییر راهبرد به سمت قدرت هوشمند دیده می‌شود؛ توافقی که پیش از این کمتر دیده می‌شد و به نظر می‌رسد طی سالهای آینده همچنان باقی بماند. اکنون توافقی را که در میان نخبگان فکری دو حزب دموکرات و جمهوری خواه ایالات متحده در مورد قدرت هوشمند به وجود آمده است، می‌توان در گزارشها و تحلیلهای منتشر شده از سوی موسسات مطالعاتی وابسته به هر دو حزب و حتی موسسات مطالعاتی مستقل آمریکا دید. نخبگان ابزاری آمریکا در دولت کنونی این کشور نیز در ادامه خط اندیشه‌ای نخبگان فکری این کشور به این نتیجه رسیده‌اند که قدرت نظامی صرفاً نمی‌تواند راه‌گشای مشکلات ایالات متحده در صحنه بین‌الملل باشد و «استفاده از تمام ابزارها» در این راستا ضروری می‌نماید.

در این نوشتار، پس از اشاره به تعاریف مختلف قدرت از سوی نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل، به قدرت سخت و قدرت نرم پرداخته می‌شود. سپس نوع سوم قدرت که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و با اثبات ناکارآمدی توجه صرف به قدرت سخت مطرح شده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد. این قدرت از ترکیب دقیق ابزارهای مورد استفاده در دو قدرت سخت و نرم به وجود می‌آید و «قدرت هوشمند» نامیده می‌شود. در این راستا به نظرات سوزان ناسل و جوزف نای، دو تن از صاحب نظرانی که نخستین بار بحث قدرت هوشمند را مطرح کرده‌اند، رجوع می‌شود. در ادامه، شکل‌گیری کمیسیون قدرت هوشمند و نتیجه کار این کمیسیون مورد بررسی قرار می‌گیرد و به بحث بازی سه بعدی شطرنج و خیر جهانی و ارتباط آنها با قدرت هوشمند از دیدگاه جوزف نای نیز پرداخته می‌شود. در نهایت، گزارش منتشر شده توسط مرکز مشارکت جهانی ایالات متحده تحت عنوان «عملی کردن قدرت هوشمند» که

قدرت

جمع بندی گزارشهای منتشر شده از سوی مراکز مطالعاتی آمریکا در مورد راهبرد قدرت هوشمند و لزوم استفاده از آن در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا است، مورد بررسی قرار می‌گیرد. این گزارش که برآیند نظر نخبگان فکری فعال و صاحب نظر در زمینه سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا است، تاییدی بر اتفاق نظر نخبگان فکری آمریکا در مورد قدرت هوشمند است. همچنین به نمونه‌هایی از حرکت سیاست خارجی دولت اوپاما در راستای قدرت هوشمند اشاره می‌شود که تاییدی است بر پذیرش استفاده از قدرت هوشمند در میان نخبگان ابزاری آمریکا در جهت «تغییر» سیاست خارجی این کشور.

از آنجا که واقع گرایی توضیح بسیار مؤثری درباره وضعیت جنگ به عنوان شرایط غالب در نظام بین‌الملل ارایه می‌کند، می‌توان آن را نظریه غالب روابط بین‌الملل دانست.^۲ ماجرای واقع گرایی با داستان نویسندگان آرمان‌گرای بین دو جنگ جهانی (۱۹۳۹-۱۹۱۹) شروع می‌شود. آرمان‌گرایان پس از پایان جنگ جهانی نخست، بر روی یافتن دلایل آغاز جنگ تمرکز کردند. اما به عقیده واقع‌گرایان، نگاه پژوهشگران بین دو جنگ ناقص بود. به عنوان مثال، آنها قدرت را نادیده گرفتند و در مورد میزان عقلانی بودن انسانها و ظرفیت و توانایی بشر برای غلبه بر جنگ اغراق کردند. شروع جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ نشان دهنده ناکارآمدی رویکرد آرمان‌گرایی در مطالعه سیاست بین‌الملل بود.^۳

تاریخ دانشگاهی روابط بین‌الملل شاهد بحث عمده‌ای بوده است که در اواخر دهه ۱۹۳۰ و اوایل ۱۹۴۰ بین پژوهشگران آرمان‌گرا و نویسندگان واقع‌گرایی مانند کار، مورگنتا، نیبور، شومن و جورج کنان و دیگران در گرفت که همگی آنها بر فراگیر بودن قدرت و ماهیت رقابت آمیز سیاست بین‌کشورها تاکید داشتند. در نهایت، واقع‌گرایان پیروز میدان شدند و سایر نظریه‌ها در حاشیه آن قرار گرفتند.^۴ از سال ۱۹۳۹، تفکر واقع‌گرایی تفکر حاکم بر ذهن اکثر نظریه پردازان و سیاستمداران روابط بین‌الملل بوده است. دستور العملهای پیشنهادی این نظریه به ویژه برای ایالات متحده بسیار مناسب بوده تا بتواند هژمونی خود را در جهان تثبیت نماید. در واقع، این رویکرد به رهبران ایالات متحده آموخت

که به جای ایدئولوژی بر منافع تمرکز کنند و از طریق قدرت به دنبال صلح باشند.^۵ نظریه واقع‌گرایی مقوله قدرت را به صراحت با نیروی نظامی مترادف نمی‌داند. واقع‌گرایان بر این اعتقاد هستند که قدرت پدیده‌ای چندبعدی است که به صورت هم‌زمان دارای جنبه‌های نظامی و غیرنظامی است. به اعتقاد آنها، توانایی‌های ملی نه تنها نیروی نظامی بلکه فناوری، جمعیت، منابع طبیعی، عوامل جغرافیایی، رهبری سیاسی، شکل حکومت، راهبرد و ایدئولوژی را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین، آنها قدرت را مجموعه‌ای از عوامل کمی و کیفی می‌دانند.^۶

هانس جی مورگنتا قدرت را کنترل انسان بر افکار و اعمال دیگر انسانها می‌داند. وی سیاست بین‌الملل و حتی کل سیاست را مبارزه برای کسب قدرت تعریف می‌کند. آرنولد ولفرز معتقد است قدرت، توانایی به حرکت در آوردن دیگران یا وادار ساختن آنها به انجام یا عدم انجام کاری است که به ترتیب طالب انجام یا عدم انجام آن هستیم. از نظر وی، باید بین «قدرت» و «نفوذ» تفاوت قایل شد؛ اولی به معنای توانایی به حرکت در آوردن دیگران از طریق تهدید و محروم ساختن آنها از چیزی است، و دومی به معنای انجام همان کار از طریق وعده و اعطای امتیاز است.^۷ کی‌جی هالستی نیز قدرت را به صورت مرکب این‌گونه می‌داند: ۱. اقداماتی که یک بازیگر به وسیله آنها بر دیگر بازیگران اعمال نفوذ می‌کند؛ ۲. توانایی‌هایی که بدین منظور به کار گرفته می‌شود؛ و ۳. واکنش مطلوب اعمال‌کننده نفوذ. وی قدرت را ابزار تحصیل یک هدف می‌داند. به طور خلاصه، هالستی قدرت را توانایی کلی دولتی برای کنترل رفتار دیگر دولتها تعریف می‌کند.^۸ کارل دوپیچ نیز قدرت را این‌گونه تعریف می‌کند: «نماد توانایی دگرگون ساختن توزیع نتایج، به ویژه نتایج رفتار افراد. بنابراین می‌توان قدرت را به نحوی با پول که نماد معمول ما برای قدرت خرید؛ یعنی توانایی دگرگون ساختن توزیع کالاها و منابع است، مقایسه کرد.»^۹

از زمانی که نظریه پردازان واقع‌گرا، به خصوص ای. اچ. کار، آرمان‌گرایان را به چالش کشیدند و مدعی قدرت برای واقع‌گرایی شدند، تمایل کلی در عرصه روابط بین‌الملل بر این بوده است که قدرت را به عنوان بخشی از واقع‌گرایی ببینند. بر همین اساس، مفهومی که در رابطه با قدرت بیشتر مورد اشاره قرار می‌گیرد، این‌گونه است که: چگونه دولتی منابع مادی

خود را برای وادار کردن دولتی دیگر به انجام کاری، به کار می برد. بیشتر متون روابط بین الملل در تعاریف خود به این مفهوم نیز اشاره می کنند. در واقع، تمایل به مرتبط دانستن قدرت به واقع گرایی تا حدودی به این دلیل است که رقبای اندیشه ای واقع گرایی، خود را از مقوله قدرت دور کرده اند. این مسئله به خصوص در سالهای گذشته بیش از پیش نمایان شده است؛ چرا که نهادگرایان نولیبرال، لیبرال ها و سازه انگاران قصد داشته اند نشان دهند که متغیرهای قدرت در نتایج حاصل از نظریات آنها بی تاثیر بوده است. آنها این مسئله را مبین برتری نظریات خود می دانند.^{۱۰}

نئولیبرال ها معتقدند دولتهای دارای اهداف مشترک، به تشکیل سازمانها و ترتیبات بین المللی روی می آورند و این اقدام به طور مؤثر قدرت دولتها را تحت کنترل در می آورد. در واقع، آنها سازمانها و نهادهای بین المللی را پادزهری برای قدرت می دانند. نظریه پردازان تئوری لیبرال روابط بین الملل بر این عقیده اند که بسیاری از نتایج حاصل در نظام بین الملل را نمی توان از طریق مقوله قدرت توجیه کرد، بلکه به منظور ارایه توضیح مناسب برای آنها باید به مفاهیمی مانند دموکراسی، منافع ملی، ارزشهای لیبرال، وابستگی اقتصادی متقابل، و نهادهای بین المللی اشاره کرد. متفکرین اصلی سازه انگاری نیز از ارایه توضیحات بر اساس مقوله قدرت اجتناب کرده اند و سعی آنها بر این بوده است که اهمیت ساختارهای هنجاری و فرایندهای یادگیری و اقلان سازی را پیگیری نمایند.^{۱۱}

نظریه پردازان نظریه های رقیب واقع گرایی به مفهوم سازی قدرت در نظریه های خود بی توجه بوده اند. به دلیل همین بی توجهی، تمایل کلی در رابطه با مقوله قدرت در روابط بین الملل، به سمت مفاهیم ارایه شده از سوی واقع گرایی بوده است. اما همان گونه که گالی و برخی نظریه پردازان اجتماعی اشاره می کنند، قدرت مفهوم مناقشه برانگیزی است. قدرت به اشکال مختلف عمل می کند و تعابیر مختلفی دارد که به وسیله یک تعریف نمی توان تمام آنها را پوشش داد.^{۱۲}

قدرت سخت و قدرت نرم

قدرت نرم (قدرت جذب کردن) در مقابل قدرت سخت (قدرت مجبور کردن) قرار

می‌گیرد. این دو اصطلاح نخستین بار توسط جوزف نای، استاد دانشگاه هاروارد، در سال ۱۹۹۰ در کتابی با عنوان «ملزم به رهبری: ماهیت در حال تغییر قدرت آمریکا» مطرح شد. وی سپس در سال ۲۰۰۴، این اصطلاح را در کتابی با عنوان «قدرت نرم: ابزار موفقیت در سیاست جهانی» بسط داد. جوزف نای در سال ۲۰۰۴ در کنفرانسی با موضوع «سوءاستفاده از قدرت: دلایل، اصلاحات» که در «مرکز رهبری عمومی» برگزار شد، به مقوله قدرت و زیرشاخه‌های آن، قدرت سخت و نرم پرداخت. او قدرت را به طور کلی و در ساده‌ترین و واضح‌ترین تعریف آن این‌گونه می‌بیند: «قدرت، توانایی تاثیر بر رفتارهای دیگران برای دریافت نتایجی است که می‌خواهیم»^{۱۳} وی در رابطه با قدرت معتقد است که چندین راه برای تحت تاثیر قرار دادن رفتار دیگران وجود دارد:

«می‌توان آنها را با تهدید مجبور به انجام کاری کرد؛

می‌توان آنها را با وعده و امتیاز تشویق کرد؛

می‌توان آنها را جذب کرد یا آنها را متمایل به سمت خود کرد.»^{۱۴}

نای در رابطه با قدرت و منابع آن معتقد است: «گاهی اوقات می‌توان بدون دستور دادن، رفتار فردی را تحت تاثیر قرار داد. در صورتی که آن فرد معتقد باشد اهداف من دارای مشروعیت است، بدون استفاده از تهدید یا تشویق می‌توانم او را متقاعد کنم. برخی قدرت را در اختیار داشتن منابعی می‌دانند که بتواند نتایج را تحت تاثیر خود قرار دهد. به طور مثال، می‌گوییم فردی که صاحب اقتدار، ثروت و شخصیت جذابی باشد، قدرتمند است. براین اساس، در سیاست بین‌الملل دولتی را قوی می‌دانند که از نظر جمعیت، سرزمین، منابع طبیعی، قدرت اقتصادی، نیروی نظامی و ثبات اجتماعی در مرتبه بالایی قرار داشته باشد. این تعریف از قدرت آن را ملموس تر می‌کند، اما برابر دانستن قدرت با منابع تولیدکننده آن، بدین معنی نیست که صاحبان این منابع همیشه به نتیجه دلخواه خود برسند. برای مثال، در رابطه با منابع، ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ در حالی که تنها ابرقدرت جهان بود، نتوانست از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر جلوگیری کند. در حقیقت تبدیل منابع به قدرت به منظور ساخت نتایج دلخواه نیازمند راهبرد و هدایت ماهرانه است. از سوی دیگر، هر یک از منابع در موقعیت ویژه خود دارای اهمیت هستند. مثلاً نفت تا قبل از دوره انقلاب

صنعتی به عنوان منبع قدرت مهمی به شمار نمی رفت. بنابراین آنهایی که صاحب منابع قدرت هستند، لزوماً صاحب قدرت نیستند.^{۱۵}

جوزف نای در رابطه با دو نوع قدرت قدرت سخت و نرم که در مقابل هم قرار می گیرند، قدرت سخت را همان توانایی نظامی و اقتصادی بازیگران برای تغییر خواسته های دیگران، و قدرت نرم را توانایی آنها برای شکل دادن به اولویتهای دیگران می داند. او قدرت سخت را بر مشوقها و تهدیدها مبتنی می داند. وی معتقد است، گاهی اوقات می توان بدون استفاده از تهدیدات و وعده های ملموس به نتیجه دلخواه دست یافت. نای این راه غیرمستقیم برای رسیدن به نتیجه را «روی دوم قدرت» می نامد. ممکن است کشوری نتایجی را که می خواهد به دست آورد؛ چرا که دیگر کشورها ارزشهای آن را تحسین کرده، از آن پیروی می کنند و به دنبال دستیابی به سطح آن کشور در جهان هستند. «این قدرت نرم برای تبدیل خواسته های دیگران به نحوی که با خواسته های شما هماهنگ باشد، افراد را به سمت اهداف شما جذب می کند، نه مجبور.»^{۱۶} نای قدرت نرم را با توانایی تحت تاثیر قرار دادن افراد یا دولتها برابر نمی داند؛ چرا که تاثیر می تواند از قدرت سخت به وسیله تهدیدها و مشوقها نیز به دست آید. همچنین، قدرت نرم چیزی بیش از اقناع یا متقاعد کردن افراد از طریق بحث و استدلال است؛ هرچند اینها نیز بخشی از قدرت نرم را تشکیل می دهند. در واقع، قدرت نرم توانایی جذب دیگران همراه با رضایت است و منابع قدرت نرم، سرمایه هایی هستند که باعث جذب افراد می شوند. قدرت نرم از نوع متفاوتی از سرمایه بهره می برد نه زور و نه پول، و آن جذب به سمت ارزشهای مشترک و پذیرش مسئولیت برای دست یافتن به آن ارزشها است. قدرت نرم و سخت با هم مرتبط هستند؛ زیرا هر دوی آنها مربوط به توانایی بازیگری برای متاثر ساختن رفتار دیگران می باشند. اما تفاوت اصلی آنها در ماهیت و انعطاف پذیری آنها است. قدرت دستوری به معنای توانایی تغییر خواسته های دیگران و مبتنی بر تهدید و تشویق است. قدرت جذبی، توانایی شکل دادن به خواسته های دیگران و مبتنی بر بر جذابیت فرهنگ و ارزشها است. منابع قدرت سخت با رفتارهای دستوری و منابع قدرت نرم با رفتارهای جذبی پیوند دارد. قدرت نرم همواره یکی از عناصر اصلی در رهبری بوده است. قدرت جذب؛ یعنی تبدیل خواسته های خود به خواسته های دیگران، شکل دادن به اهداف

آنها و تنظیم راهکارها، ریشه در هزاران سال تجربه انسانی دارد. قدرت هرگز تنها به زور اسلحه به دست نیامده است.^{۱۷} نای در مقاله اخیر خود در مجله فارین افرز به واقعیت‌های پیش روی آمریکا در رابطه با آن بخش نرم از قدرتش در جهان اشاره می‌کند و در این مورد توصیه‌ای نیز به رییس جمهور جدید این کشور دارد:

«عناصر اصلی در قدرت نرم یک کشور را فرهنگ (زمانی که برای دیگران خوشایند باشد)، ارزشها (هنگامی که توانایی جذب داشته باشند و همواره به اجرا برسند) و سیاستهای آن کشور (آن زمان که فراگیر و مشروع تلقی شوند) تشکیل می‌دهند. در دهه گذشته، نظرسنجیهای مختلف از افکار عمومی جهان بیانگر کاهش محبوبیت ایالات متحده در اروپا، آمریکای لاتین، و از همه بدتر دنیای اسلام بوده است. پاسخ دهندگان به این نظرسنجیها عموماً سیاستهای ایالات متحده را بیش از فرهنگ و ارزشهای آن، دلیل این کاهش محبوبیت دانسته‌اند. از آنجا که برای یک کشور آسان تر آن است که سیاستهای خود را تغییر دهد تا فرهنگ خود را، رییس جمهور ایالات متحده، باراک اوباما، باید بر سیاستهایی تمرکز کند که می‌تواند بخشی از قدرت نرم ایالات متحده را بازیابی کند.»^{۱۸}

قدرت هوشمند

- سوزان ناسل و قدرت هوشمند

اصطلاح «قدرت هوشمند» برای نخستین بار توسط سوزان ناسل در مقاله‌ای با همین عنوان که در مارس ۲۰۰۴ در مجله فارین افرز به چاپ رسید، مطرح شد. وی در این مقاله ضمن انتقاد از رویکرد نومحافظه کاران در سیاست خارجی ایالات متحده، به خصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و روی آوردن به استفاده حداکثری از قدرت نظامی و یک جانبه گرایی در عرصه سیاست بین الملل، خواستار تجدید نظر در این سیاستها و بازگشت به ایده بین الملل گرایی لیبرال و ارزشهای مورد نظر آن است. وی دلیل مشکلات پیش آمده برای ایالات متحده پس از سپتامبر ۲۰۰۱ را به ویژه در افغانستان و عراق فاصله گرفتن دولتمردان آمریکا از ارزشهای بین الملل گرایی لیبرال می‌داند.^{۱۹}

تیم دان، استاد سیاست بین الملل دانشگاه ولز، بین الملل گرایی لیبرال را این گونه

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

تعریف می‌کند: «گرایشی در تفکرات لیبرالی که معتقد است نظم طبیعی را دولتمردان غیردموکراتیک و سیاستهای کهنه‌ای مانند موازنه قوا مخدوش کرده‌اند. مفهوم اصلی بین‌الملل‌گرایی لیبرال، اعتقاد به هماهنگی منافع است.»^{۲۰} امانوئل کانت و جرمی بنتام، دو تن از معروف‌ترین بین‌الملل‌گرایان بودند که در مقابل بی‌رحمی روابط بین‌الملل یا به تعبیر کانت «وضعیت بی‌قانون توحش» واکنش نشان دادند. بیزاری از همین توحش آنها را به ارایه طرحهایی برای ایجاد «صلح پایدار» سوق داد. از نظر کانت، ضرورت رسیدن به صلح پایدار نیازمند تغییر آگاهی افراد، قانون‌گرایی جمهوری خواهانه و قرارداد فدرال بین دولتها برای از میان بردن جنگ است. این فدراسیون به جای یک ابردولت می‌تواند یک پیمان صلح همیشگی باشد. جرمی بنتام نیز بر ایجاد فدراسیونی مانند فدراسیون سوییس تاکید دارد و معتقد است، بین منافع ملتها در هیچ جایی تضاد واقعی وجود ندارد.^{۲۱}

ناسل با اشاره به ارزشهای مورد نظر بین‌الملل‌گرایی لیبرال و مروری بر سیر اجمالی این نظریه در صحنه سیاسی ایالات متحده و چگونگی عملکرد روسای جمهور این کشور از وودرو ویلسون تا جورج بوش، به نقد عملکرد نومحافظه‌کاران در صدر قدرت در جامعه ایالات متحده می‌پردازد. وی ضمن انتقاد از محافظه‌کاران به انتقاد از لیبرال‌ها نیز می‌پردازد. وی معتقد است: «پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، محافظه‌کاران دستور کار مشخصی برای خود داشته‌اند: مبارزه با تروریسم، جلوگیری از تهدیدات احتمالی با شدت تمام و یک‌جانبه‌گرایی در اعمال سیاستها. در مقابل آنها، لیبرال‌ها به حاشیه رانده شدند، و در عین حال اهداف لیبرالیستی خاصی برای سیاست خارجی ایالات متحده ارایه نداده‌اند.»^{۲۲} در همین راستا و با توجه به مفهوم قدرت هوشمند او توصیه‌هایی نیز دارد. وی معتقد است لیبرال‌ها اکنون در موقعیتی تاریخی قرار گرفته‌اند تا سیاست خارجی ایالات متحده را احیا کنند. در موقعیت کنونی عدم وجود تنشهای بین‌ابرقدرتی، قدرت نابرابر ایالات متحده، ترس ایجاد شده پس از ۱۱ سپتامبر و نارضایتیها از نظامی‌گری دولت بوش فضای سیاسی بازی برای ارایه جایگزینی قوی برای سیاست خارجی کنونی ایجاد شده است. اکنون زمان آن فرا رسیده تا باز به رویکرد مهم قرن بیستم؛ یعنی بین‌الملل‌گرایی لیبرال که مدعی است یک نظام بین‌الملل شامل دموکراسی‌های لیبرال با ثبات، کمتر در

معرض جنگ قرار می‌گیرد، بازگردیم. بر این اساس، واشینگتن باید رهبری متفاوت و مؤثری اعمال کند. این رهبری علاوه بر مسایل صرفاً نظامی جنبه‌های دیگری از روابط مانند روابط دیپلماتیک و اقتصادی را در بر می‌گیرد. این رهبری به دنبال اهدافی مانند حق تعیین سرنوشت خود، حقوق بشر، تجارت آزاد، حکومت قانون، توسعه اقتصادی و نابودی سلاحهای کشتار جمعی است. بر خلاف محافظه کاران که در اعمال سیاستهای خود تنها بر قدرت نظامی تکیه دارند، بین الملل گرایان لیبرال تجارت، دیپلماسی، کمکهای خارجی و گسترش ارزشهای آمریکایی را در کنار توجه به قدرت نظامی اساس سیاستهای خود قرار می‌دهند. بنابراین، لیبرال‌ها باید آن نوع سیاست خارجی را در نظر بگیرند که علاوه بر مبارزه با تروریسم بر «استفاده هوشمند از قدرت» تمرکز نماید. یک راهبرد جدید بر اساس بین الملل گرایی لیبرال، تقویت قدرت نظامی و اقدامات بشردوستانه را به صورت هم‌زمان مد نظر دارد. این راهبرد به جای توجه به پیشدستی با استفاده از نظامی‌گری غیر قابل کنترل، به سمت پیش‌دستی هوشمندانه می‌رود. طبق این مفهوم، اولویتهای لیبرالی مانند منع تکثیر تسلیحات و توسعه اقتصادی، قدرت نابود کردن تهدیدات را خیلی پیش‌تر از آنکه به نیروی نظامی نیاز باشد، در خود دارند. قدرت هوشمند در اینجا بدین معنی است که ایالات متحده درک کند که اقدام یک‌جانبه همیشه بهترین وسیله برای دستیابی به اهداف نیست. منافع ایالات متحده در صورتی که به اتحادها، نهادهای بین‌المللی، دیپلماسی دقیق و قدرت آرمانها توجه شود، بهتر تامین می‌شود.^{۲۳}

ناسل در جهت توجه به نهادهای بین‌المللی و مهم‌ترین آنها، سازمان ملل، به لیبرال‌ها توصیه می‌کند که در جهت اصلاح این سازمان بین‌المللی تلاش نمایند. وی معتقد است که بین‌الملل‌گرایان لیبرال همکاریهای چندجانبه را به عنوان یک آرمان مقدس نمی‌بینند، بلکه توجه به آن را برخاسته از منطق قدرت هوشمند می‌دانند. ایالات متحده باید به دنبال اجرای اصلاحات در سازمان ملل باشد؛ نه به دلیل خاصیت مشروعیت بخشی آن، بلکه به دلیل منافع واقع بینانه موجود در آن. بدین ترتیب، لیبرال‌ها نیز از اتهام حمایت کورکورانه از چندجانبه‌گرایی مبری می‌شوند و شکل اصلاح شده این سازمان نیز می‌تواند به وظایف محوله خود عمل نماید.^{۲۴} در نهایت، وی از سیاستمداران لیبرال درخواست احیای ارزشهای

بین الملل گرایی لیبرال در قالب قدرت هوشمند را دارد: «وارثان راستین ویلسون باید میراث لیبرال او را احیا کرده و آن را از طریق استفاده هوشمندانه از قدرت تثبیت نمایند.»^{۲۵}

جوزف نای و قدرت هوشمند

پس از ناسل، جوزف نای در مقاله‌ای با عنوان «مسئله: ابرقدرتی هوشمندتر» که در ماه می ۲۰۰۷ در مجله فارین پالسی به چاپ رسید، به این موضوع پرداخت تا خواستار تجدید نظر ایالات متحده در رابطه خود با دنیا شود. او نیز در مقابل سیاستهای دولت جورج بوش زبان به انتقاد می‌گشاید و از نظامی‌گری صرف آن در جنگ علیه تروریسم انتقاد می‌کند: «گزارشهای اطلاعاتی نشان می‌دهد که سیاستهای اتخاذی ایالات متحده بیش از آنکه تروریسم را نابود کند، افراد بیشتری را به سمت آن سوق داده است.»^{۲۶} نای این بار با اشاره به مفهومی که قبلاً آن را در اوایل دهه ۱۹۹۰ مطرح کرده بود؛ یعنی قدرت نرم، خواستار ترکیب دو قدرت سخت و نرم در سیاست خارجی ایالات متحده شد: «آمریکا باید قدرت سخت و نرم را با هم ترکیب کند و قدرتی هوشمند ایجاد نماید؛ همانند آنچه در طول دوره جنگ سرد انجام داد.»^{۲۷} جوزف نای در رابطه با عملکرد آمریکا در طول دوره جنگ سرد معتقد است: «با وجود اشتباهات بسیاری که در راهبرد جنگ سرد ایالات متحده دیده می‌شود، این راهبرد ترکیبی هوشمندانه از دو قدرت سخت و نرم بود. نیروی نظامی ایالات متحده مانع تجاوز شوروی شد، در حالی که ایده‌ها و مفاهیم آمریکایی کمونیسم را در ورای پرده آهنین ذره ذره تضعیف کرد. در زمان فروپاشی دیوار برلین، این دیوار نه تنها با استفاده از مواد منفجره که به وسیله پتک و بولدوزر آنهايي فرو ریخت که از کمونیسم روی گردان شده بودند.»^{۲۸}

نای در جای دیگر بر «استفاده ترکیبی» از دو قدرت سخت و نرم تأکید می‌کند و توجه صرف به یکی از آنها را راه حل مشکلات پیش روی کشورش نمی‌داند. «البته قدرت نرم راه حل مناسب تمام مشکلات نیست. به نظر می‌رسد این مسئله که رهبر دیکتاتور کره شمالی، کیم یونگ ایل، به تماشای فیلمهای هالیوود علاقه مند است، تاثیری در برنامه تسلیحات اتمی این کشور داشته باشد. همچنین قدرت نرم ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ نتوانست اتحاد و ارتباط بین حکومت طالبان در افغانستان و گروه القاعده را بگسلد و آنها را از هم جدا کند، و

در نهایت این قدرت سخت نظامی آمریکا بود که در سال ۲۰۰۱ به این اتحاد پایان داد. با این همه، اهداف وسیع تری مثل استقرار دموکراسی، حقوق بشر و توسعه جامعه مدنی جزو آن دسته از اهدافی هستند که نمی توان با زور اسلحه به آنها دست یافت.^{۲۹} او با اشاره به اینکه بسیاری از ابزارهای قدرت نرم در درون دولت وجود دارند اما به صورت پراکنده اند، راهکاری برای دستیابی به قدرت هوشمند ارایه می دهد. نای معتقد است باید مرجعی عالی در دولت شکل بگیرد که وظیفه آن هماهنگ کردن منابع و ابزارهای دو قدرت سخت و نرم در جهت دستیابی به اهداف ایالات متحده در جهان باشد. این مرجع باید قدرت لازم برای انجام تغییرات در سازمانها را داشته باشد تا بتواند راهبرد قدرت هوشمند را به خوبی پیاده کند.^{۳۰}

کمیسیون قدرت هوشمند

در راستای اقدام عملی در جهت دستیابی به راهبرد قدرت هوشمند، مرکز مطالعات راهبردی و بین الملل ایالات متحده در اواخر سال ۲۰۰۶ «کمیسیون قدرت هوشمند» را که کمیسیون دو حزبی بود، با عضویت ۲۰ نفر از سرشناس ترین سیاستمداران، صاحب نظران و پژوهشگران آمریکا، به سرپرستی جوزف نای و ریچارد آرمیتاژ راه اندازی کرد تا رویکردی جدید برای حضور ایالات متحده در عرصه سیاست جهانی فراهم سازند. پس از تحقیقات به عمل آمده توسط مراکز تحقیقاتی و نظرسنجی، محققان سیاست خارجی آمریکا به این نتیجه رسیدند که: «اکنون نفوذ ایالات متحده در سطح جهان به کمترین میزان خود رسیده است» و حتی بیش از پیش در حال کاهش است.^{۳۱} هدف کمیسیون قدرت هوشمند و راهبرد سرپرست اصلی آن جوزف نای، این بود که راهبرد قدرت هوشمند را به عنوان راهبرد جدید ایالات متحده در قرن بیست و یکم مطرح نماید. کمیسیون مذکور جلسات خود را از اوایل سال ۲۰۰۷ آغاز کرده و در نهایت در ماه نوامبر همان سال گزارش خود را ارایه نمود. این کمیسیون راهکارهایی به دولت آینده ایالات متحده ارایه می دهد تا در راستای هماهنگی منابع قدرت این کشور و راهبرد قدرت هوشمند به کار گرفته شود.

نای و آرمیتاژ، سرپرستان کمیسیون قدرت هوشمند، همچنین در نوامبر ۲۰۰۷ در جلسه ای با عنوان «قدرت هوشمند و راهبرد ایالات متحده برای امنیت در دنیای پس از

۱۱ سپتامبر» در برابر زیر کمیته امنیت ملی و امور خارجی کمیته نظارت و اصلاحات دولتی کنگره قرار گرفتند و نتایج کار این کمیسیون را در اختیار نمایندگان قرار دادند.^{۳۲} جوزف نای و ریچارد آرمیتاژ در مقدمه ای که بر گزارش نهایی نگاشتند، به معرفی راهبرد قدرت هوشمند و منابع ایالات متحده و چگونگی هدایت این منابع در راستای اجرای این راهبرد جدید می پردازند. آنچه در این مقدمه و به طور کلی در گزارش پایانی بیش از همه نمود پیدا می کند، آرا و افکار نای می باشد. آنها ضمن انتقاد از تمرکز بیش از اندازه بر جنگ عراق، هدف خود را «ارایه نگاهی وسیع تر به اهداف، راهبرد ها و نفوذ ایالات متحده در جهان امروز عنوان می کنند»^{۳۳} و اشاراتی به چگونگی اجرای این راهبرد و برخی اصول آن دارند.

تمرکز اصلی در این گزارش بر روی «خیر جهانی» و قدرت هوشمند است. این دو اصطلاح در دیگر نوشته های جدید نای نیز در کنار هم آورده شده اند.^{۳۴} آنها قدرت هوشمند را به معنای یک راهبرد جامع می دانند که هر دو قدرت نرم و سخت را در بر می گیرد. به زعم ایشان، ایالات متحده باید با سرمایه گذاری دوباره در جهت خیر جهانی به قدرتی هوشمند تبدیل شود: «دیدگاه ما و دیدگاه جمعی کمیسیون حاضر، بر این است که ایالات متحده باید با سرمایه گذاری دوباره در جهت خیر جهانی، و با فراهم آوردن آنچه ملتها و دولت های جهان خواهان آن هستند، اما در غیاب رهبری آمریکا قادر به دستیابی بدان نمی باشند، به قدرتی هوشمند تبدیل شود. ایالات متحده با تکمیل قدرت اقتصادی و نظامی خود و با سرمایه گذاری بیشتر در زمینه قدرت نرم، قادر خواهد بود چارچوبی فراهم سازد تا از عهده چالش های جهانی بر آید.»^{۳۵} و در جای دیگر: «قدرت هوشمند نه قدرت نرم است نه سخت، بلکه ترکیبی ماهرانه از هر دو است. قدرت هوشمند به معنای ارایه یک راهبرد جامع و مجموعه ابزارهایی است که در راستای دستیابی به اهداف آمریکا، هر دو قدرت نرم و سخت را در بر می گیرد. اگرچه این رویکرد بر اهمیت قدرت نظامی مقتدر تاکید دارد، اما به سرمایه گذاری در اتحادها و نهادها در تمامی سطوح توجه ویژه داشته و هدف آن گسترش نفوذ و مشروعیت بخشیدن به اقدامات آمریکا است. حرکت به سمت خیر جهانی در مرکزیت این راهبرد قرار دارد؛ چرا که به ایالات متحده کمک می کند تا قدرت خود را با ارزشها و منافع دیگر کشورهای جهان آشتی دهد.»^{۳۶} آنچه از ابتدای گزارش مورد تاکید قرار می گیرد، پرداختن به خیر جهانی و

تبدیل شدن به قدرتی هوشمند در راستای رهبری ایالات متحده در جهان، گسترش نفوذ این کشور و مشروعیت بخشیدن به اقدامات آن است. در پس این گزارش می توان دیدگاه واقع گرای نای را دید که ضمن اذعان به همکاری با دیگر کشورها و پرداختن به خیر جهانی، در حقیقت خواهان ادامه یا اعاده رهبری آمریکا در جهان است. بلافاصله پس از صحبت از خیر جهانی، اشاره می شود که: «سرمایه گذاری در جهت خیر جهانی، در حقیقت نوعی خیرات و نیکوکاری نیست، بلکه حرکت در جهت سیاست خارجی هوشمند است. هدف سیاست خارجی ایالات متحده باید حفظ برتری آمریکا به عنوان نماینده خیر در جهان باشد. دستیابی به چنین هدفی بدون وجود متحدان و شرکای قوی و راغب به کمک به ایالات متحده در جهت اقدام در مورد مسایل مهم و اولیه جهانی امکان پذیر نیست.»^{۳۷}

همان گونه که اشاره شد، در ابتدای گزارش به کاهش نفوذ و اعتبار ایالات متحده اشاره می شود تا زنگ خطری برای دولتمردان آمریکا باشد. ایالات متحده با پرداختن به خیر جهانی، در واقع به دنبال احیای اعتبار خود در جهان است. کمک به دیگران یا همان خیر جهانی به منظور افزایش اعتبار ایالات متحده دنبال می شود: این اعتبار جهانی «حسن نیت را افزایش می دهد و حتی باعث می شود اقدامات نادرست نیز تا حدی مورد قبول دیگران واقع شود. کمک به ملل دیگر در راه رسیدن به خواسته هایشان، بهترین راه برای افزایش اعتبار جهانی آمریکا است.»^{۳۸} در جای دیگر، تقویت ارزشهای آمریکایی نیز مورد اشاره قرار می گیرد: ایالات متحده «با رویکرد و انرژی جدید، می تواند قدرت خود را به سمت اهداف بزرگ تر سوق دهد و در این میان، منافع و ارزشهای آمریکایی را به سوی آینده هدایت نماید.»^{۳۹}

نای و آرمیتاژ در این گزارش نیز به استفاده موفق و برابر ایالات متحده از قدرت سخت و نرم پس از جنگ جهانی دوم اشاره می کنند: «ایالات متحده در گذشته از قدرت سخت و نرم به یک اندازه استفاده نموده است. از قدرت سخت به منظور بازدارندگی شوروی در طول جنگ سرد، و از قدرت نرم برای بازسازی اروپا و ژاپن در قالب طرح مارشال و تاسیس نهادها و هنجارهایی که اکنون در نظام بین الملل مرکزیت یافته اند.»^{۴۰} اما آنها رویکرد ایالات متحده را در ابتدای قرن بیست و یکم به گونه ای دیگر می بینند و ضمن انتقاد از یک جانبه گرایی خواستار پرداختن به چندجانبه گرایی هستند: «پس از حملات ۱۱ سپتامبر، شاهد تمایل

روز افزون ایالات متحده به استفاده از قدرت سخت بوده ایم. هنگامی که ایالات متحده به یک جانبه گرایی روی می آورد، باعث افزایش تردید دیگر کشورها نسبت به مشروعیت اعمال خود می شود. چند جانبه گرایی در مقایسه با یک جانبه گرایی شیوه ای مؤثرتر در فراهم سازی قدرت نرم است.^{۴۱} آنها بلافاصله پس از اشاره به چند جانبه گرایی، هدف از آن را نیز مشخص می کنند: «ایالات متحده باید به فکر جذب متحدان بیشتر به سمت خود باشد تا بتواند اهداف خود را در صحنه بین المللی به پیش ببرد.»^{۴۲}

بازی سه بعدی شطرنج و قدرت هوشمند

نای در مقاله ای ضمن اشاره به اینکه در طول تاریخ همیشه رهبری در سیاست بین الملل مختص قوی ترین کشورها بوده است، در دنیای کنونی نیز رهبری را از آن قدرتمندترین و بزرگ ترین کشور می داند، هرچند این رهبری تحت تاثیر ابعاد جدید قدرت، بازیگران غیردولتی، و پیچیدگی کنونی در استفاده از قدرت قرار دارد.^{۴۳} او مسایلی مانند موازنه قوا و اقتصاد باز بین المللی را برای همه کشورهای جهان، «خیر» می داند و معتقد است در این میان «بزرگ ترین و قدرتمندترین کشور باید به عنوان یک رهبر ایفای نقش کرده و در راه نیل به اهداف مشترک، دیگر ملتها را یاری نماید که این همان تعریف دقیق رهبری در این زمینه است.»^{۴۴} نای ضمن اینکه معتقد است ایالات متحده با توجه به پیشگامی در انقلاب اطلاعاتی و پیشینه قوی در منابع سنتی قدرت، در زمینه نظامی، اقتصادی و قدرت نرم همچنان قدرتمندترین کشور قرن بیست و یکم باقی می ماند،^{۴۵} عنوان می کند: «در حال حاضر، بعید به نظر می رسد که ایالات متحده در مورد برتری خود با چالشی جدی از سوی کشورهای دیگر مواجه شود، مگر اینکه به قدری خودبینانه و متکبرانه عمل کند که باعث شود دیگر کشورها اختلافات خود را کنار گذاشته و در کنار هم قرار بگیرند. چالش اصلی پیش روی ایالات متحده یافتن راهی برای همکاری با دیگر کشورها با هدف کنترل بهتر بازیگران غیر دولتی است که بیش از پیش، قدرت را با بازیگران دولتی سهیم شده اند. چگونگی کنترل صفحه پایینی بازی سه بعدی شطرنج و چگونگی استفاده از قدرت نرم و سخت به نحوی که یکدیگر را تقویت نمایند، چالشهای اصلی سیاست خارجی آمریکا در راه دستیابی به رهبری به

در این رابطه باید اضافه کرد که جوزف نای نوعی تقسیم بندی سه گانه از قدرت دارد که در بیشتر نوشته های خود به آن اشاره می کند: «امروزه قدرت به نحوی در میان کشورها پخش شده است که به نوعی یک بازی شطرنج سه بعدی را تداعی می کند.»^{۴۷} در این بازی، مسایل نظامی کلاسیک بین دولتی در صفحه بالایی قرار دارد، مسایل اقتصادی بین دولتی در صفحه دوم و «مسایل فراملی مانند تروریسم، جنایات بین المللی، تغییرات آب و هوایی، شیوع بیماریهای واگیردار» در صفحه سوم قرار می گیرد.^{۴۸}

در صفحه نخست، «ایالات متحده تنها ابرقدرت موجود با توانایی نظامی جهانی است» و می توان گفت این کشور در این زمینه هژمونی دارد. در صفحه دوم، «توزیع قدرت چندجانبه است.» در این صفحه ایالات متحده قدرت را با اتحادیه اروپا، ژاپن و چین و برخی کشورهای دیگر تقسیم کرده است. در صفحه سوم، قدرت به شدت پراکنده شده و «به صورت ناهماهنگ در میان بازیگران دولتی و غیر دولتی قرار می گیرد.»^{۴۹} نای این حوزه را حوزه انحصار آمریکا در نظر نمی گیرد و مسایل مربوط به آن را مسایل جدیدی می داند که به «دنیای راهبرد بزرگ» وارد شده است.^{۵۰} او با تمرکز بر یکی از این سه صفحه مخالف است و بسنده کردن به یکی از انواع قدرت را رد می کند. نای معتقد است افرادی که تنها به قدرت نظامی و راه حل های برخاسته از آن می پردازند، «بازیگرانی تک بعدی در یک بازی سه بعدی هستند. این راه در دراز مدت به شکست منتهی می شود.»^{۵۱} جوزف نای ضمن اینکه بازیگران دولتی را چالشی در برابر رهبری آمریکا نمی داند، از کنترل بازیگران غیر دولتی سخن به میان می آورد. ایالات متحده در صورتی که به دنبال تثبیت رهبری خود در جهان است، باید با همکاری دیگر کشورها این بازیگران غیر دولتی را نیز تحت کنترل خود در آورد. وی بلافاصله ضمن سودمند دانستن این همکاریها، آنها را دلیلی برای کنار گذاشتن اصول راهبردی که می تواند به دستیابی آمریکا به رهبری مؤثر در جهان منجر شود، تلقی نمی کند.^{۵۲} «قدرت نظامی تنها می تواند بخش کوچکی از پاسخ به این تهدیدات را تشکیل دهد. پاسخ گویی به این تهدیدات همکاری بین دولتها و سازمانهای بین المللی را ضرورت می بخشد. اگرچه قدرت نظامی ایالات متحده در صفحه نخست (یعنی جایی که این کشور به تنهایی نیمی از هزینه

نظامی جهان را به خود اختصاص داده است)، در هوا، دریا و فضا برتری دارد، اما در کنترل گروه‌های ملی گرا در مناطق اشغالی توانایی کمتری دارد.^{۵۳} از این رو، تنها بسنده کردن به قدرت سخت نظامی نمی‌تواند شرایط را به گونه‌ای دلخواه حتی برای یک ابرقدرت پیش ببرد و برای کنترل صفحه پایینی استفاده هم‌زمان از قدرت سخت و نرم ضروری می‌نماید.

خیر جهانی و قدرت هوشمند

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، نظر کمیسیون قدرت هوشمند بر این است که ایالات متحده باید با سرمایه‌گذاری دوباره در جهت «خیر جهانی» به قدرتی هوشمند تبدیل شود؛ با فراهم آوردن آنچه ملتها و دولتهای جهان خواهان آن هستند، اما در غیاب رهبری آمریکا قادر به دستیابی بدان نیستند. همچنین اشاره شد که در راستای رسیدن به راهبرد قدرت هوشمند، حرکت به سمت خیر جهانی در مرکزیت این راهبرد قرار می‌گیرد. نای پس از مطرح کردن خیر جهانی یا «خیر عمومی» و قدرت هوشمند در کمیسیون قدرت هوشمند، در جایی دیگر نیز به توضیح این اصطلاحات و نحوه پرداختن به آنها از سوی آمریکا اشاره دارد. او در یک تقسیم‌بندی از خیر عمومی (خیر جهانی)، به سه خیر عمومی «کلاسیک» اشاره می‌کند که افکار عمومی آمریکا بر روی آنها اتفاق نظر دارد و حتی برخی از آنها قابلیت این را دارد که یک جانبه‌گرایی آمریکا را به خود ببینند. این سه خیر عمومی عبارتند از: «ثبات جهانی، بازارهای آزاد و اشتراکات جهانی».^{۵۴}

نای در ادامه، سه خیر عمومی «جدید» را به سه خیر عمومی کلاسیک اضافه می‌کند که ایالات متحده باید در مورد آنها نیز مسئولیت اصلی را بر عهده بگیرد: «نخست، ایالات متحده باید رهبری توسعه و تثبیت رژیمهای حقوقی بین‌المللی، نه تنها در زمینه تجارت و مسایل زیست‌محیطی، بلکه در زمینه‌های مرتبط با تکثیر جنگ افزارها، عملیات حفظ صلح و حقوق بشر را در دست بگیرد. دوم، واشینگتن همچنین باید برای «توسعه بین‌المللی» اهمیت بیشتری قایل شود؛ چرا که این مسئله نیز جزیی از خیر جهانی به حساب می‌آید. متأسفانه سابقه ایالات متحده در این مورد امیدوارکننده نیست. به دلیل ملاحظات مربوط به قدرت نرم، ایالات متحده باید در اولویت دادن به توسعه در جهان، رهبری را بر عهده

بگیرد. سوم، ایالات متحده به عنوان یک قدرت برتر باید به عنوان یک میانجی نیز عمل نماید. خاورمیانه جایی است که به نقش رهبری ایالات متحده محتاج است تا شاهد صلحی پایدار باشد.^{۵۵}

اتفاق نظر نخبگان فکری در مورد قدرت هوشمند

همان گونه که اشاره شد، پس از معرفی قدرت هوشمند، تمایل به تغییر سیاست خارجی آمریکا بر اساس راهبرد مبتنی بر این قدرت هم از سوی دموکرات ها و هم از سوی محافظه کاران این کشور و مراکز مطالعاتی وابسته به آنها مورد توافق بوده است؛ توافقی که در مورد مسایل دیگر کمتر دیده می شود. اخیراً مرکز مشارکت جهانی ایالات متحده گزارشی تحت عنوان «عملی کردن قدرت هوشمند» منتشر کرده است. اعضای این مرکز را بیش از ۴۰۰ نهاد غیر دولتی، شرکت اقتصادی، کارشناسان سیاست خارجی و امنیتی، چهره های سرشناس اقتصادی، آکادمیک و اجتماعی تشکیل می دهند. مرکز مشارکت جهانی ایالات متحده در حمایت از رویکرد قدرت هوشمند پایه گذاری شده است.

در مقدمه گزارش عملی کردن قدرت هوشمند، آمده است: «بیش از ۵۰۰ کارشناس، طی ۲۰ گزارش (در ۲۰۰۰ صفحه) منتشره در دو سال گذشته به این نتیجه رسیده اند که آمریکا نیازمند تقویت ظرفیتهای غیرنظامی خود به عنوان بخشی از راهبرد سیاست خارجی و امنیت ملی کشور است.»^{۵۶} این گزارش در واقع جمع بندی ۲۰ گزارش منتشر شده بعد از مطرح شدن بحث قدرت هوشمند توسط مراکز مطالعاتی مختلف از هر دو حزب اصلی آمریکا است: «این رویکرد اکنون در محافل سیاست گذاری تحت عنوان رویکرد «قدرت هوشمند» شناخته می شود که در کنار قدرت بالای دفاعی، تاکید بیشتری بر توسعه جهانی و دیپلماسی دارد. این کارشناسان شامل اعضای کنگره، وزیرای سابق، چهره های مطرح نظامی، اقتصادی و اجتماعی، دموکرات ها و جمهوری خواهان توافق دارند که در دنیای امروز چالشهای فراملیتی مانند فقر، بیماریهای مسری، بی ثباتی سیاسی منطقه ای، تروریسم، تغییرات آب و هوایی، امنیت و کامیابی آمریکا بیش از پیش به امنیت و کامیابی دیگر ملتها گره خورده است. این کارشناسان به طور کامل بر این نکته توافق دارند که آمریکا باید عناصر غیرنظامی امنیت

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

ملی ما را تقویت کند. رییس جمهور آمریکا، باراک اوباما و وزیر امور خارجه و دفاع، هیلاری کلینتون و رابرت گیتس، واقعیت‌های جهانی قرن ۲۱ را مورد توجه قرار داده و این نگاه دوحزبی در چرخش به سمت قدرت هوشمند را به عنوان محور مرکزی سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا پذیرفته اند.^{۵۷}

گزارش مذکور اکنون مسئله اصلی پیش رو را عملی کردن راهبرد قدرت هوشمند می‌داند. در این تحلیل آمده است که نقطه مشترک گزارشهای مورد بررسی بر این است که امروز بسیاری از تهدیدات پیش روی آمریکا را نمی‌توان با «رویکردهای سنتی نظامی و امنیتی» حل کرد و دولت جدید باید از ابزارهای جدیدی که پیش از این کمتر به آنها توجه می‌شده است، بهره‌گیرد.^{۵۸} بر اساس این تحلیل، فصل مشترک دیدگاه راهبردی گزارشهای بررسی این گونه است که: «کشورهای ضعیف و در حال سقوط خطرات بسیاری را در کوتاه مدت و در بلند مدت متوجه ایالات متحده خواهند کرد. آمریکا نه تنها باید بر روی چالشهای به وجود آمده از سوی دولت‌ها تمرکز کند، بلکه باید بر تهدیدات فراملیتی از سوی بازیگران غیردولتی و شرایط بی ثبات در داخل دولت‌ها نیز تمرکز داشته باشد. کاهش فقر، افزایش باسوادی، اداره امور به صورت مطلوب، تقویت حقوق بشر و حکومت قانون باید در راهبرد سیاست خارجی و امنیت ملی ما نقش مرکزی داشته باشد. آمریکا باید کمکهای خارجی خود را به روز کند تا بتواند تاثیرگذاری بیشتری داشته و در آن پاسخ‌گویی و شفافیت وجود داشته باشد. راهبرد قدرت هوشمند که ابزارهای نظامی و غیرنظامی را در بر می‌گیرد، رویکردی مؤثر و لازم در برخورد با بی‌ثباتی، افراط‌گرایی و تروریسم در جهان است.»^{۵۹} مرکز مشارکت جهانی ایالات متحده در جمع‌بندی از گزارشهای مورد بررسی همچنین به مسئله کاهش محبوبیت آمریکا در جهان نیز اشاره دارد و «چرخش در راهبرد را برای بهبود تصویر آمریکا در جهان» ضروری می‌داند. همچنین «بیشتر گزارشها بر این نکته تاکید دارند که کاهش اعتبار آمریکا در بیشتر نقاط جهان در سالهای اخیر تهدیدی واقعی و مهم در قبال امنیت ملی ما است.»^{۶۰}

در ادامه تحلیل مذکور همچنین آمده است که گزارشهای منتشر شده توسط مراکز مطالعاتی آمریکایی دو سال اخیر توافق چشمگیری در مورد هفت محور اصلی داشته‌اند.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

آمریکا باید در برابر چالش‌های راهبردی موجود، این اقدامات را انجام دهد: «تنظیم یک راهبرد جامع امنیت ملی یا توسعه جهانی که بتواند ضمن مشخص کردن نقش توسعه و دیپلماسی در کنار برنامه‌های دفاعی، در ارتقای جایگاه آنها مؤثر واقع شود. افزایش مداوم منابع مالی نهادها و برنامه‌های غیرنظامی، به خصوص از طریق آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده و وزارت امور خارجه، تقویت دستگاه کمک‌های خارجی ایالات متحده به منظور بهبود وضعیت پیوستگی و هماهنگی سیاستها و برنامه‌ها، اصلاح وضعیت نظارتی کنگره، شامل بازنگری در قانون کمک‌های خارجی، ترکیب ابزارهای نظامی و غیرنظامی در قبال کشورهای ضعیف و در حال سقوط، انتقال مسئولیتهای مربوط به برخی فعالیتهای مرتبط با تخصیص کمک‌های خارجی از وزارت دفاع به نهادهای غیرنظامی، تقویت حمایت‌های ایالات متحده از سازمان‌های بین‌المللی و دیگر ابزارهای همکاری‌های بین‌المللی.»^{۶۱} «با وجود برخی تفاوت‌های تاکتیکی در میان گزارشها، مسیری که در مقابل وجود دارد کاملاً مشخص است. پارامترها و اصول رویکرد جدید جهت حضور جهانی ایالات متحده، اکنون کاملاً مشخص و عمیق بوده و از حمایت هر دو حزب برخوردار شده است. اکنون توافق گسترده‌ای در مورد هفت نکته‌ای که اشاره شد، در جهت تقویت ظرفیت‌های غیرنظامی آمریکا ایجاد شده و اکنون زمان حرکت به جلو فرا رسیده است. اصل کار انجام شده است، حیطة بحث محدود شده، و چارچوبی مناسب در مورد ساز و کارهای قابل توجه برای سیاست‌گذاران وجود دارد.»^{۶۲}

همان‌گونه که از تحلیل مرکز مشارکت جهانی ایالات متحده نیز بر می‌آید، دیدگاه مشترکی در میان نخبگان فکری جامعه ایالات متحده در مورد تغییر راهبرد بین‌المللی این کشور در قرن جدید به وجود آمده است و اکنون زمان آن رسیده که نخبگان ابزاری (سیاست‌گذاران) آمریکا در جهت عملی کردن راهبرد قدرت هوشمند که مبین حضوری جدید در عرصه بین‌المللی برای آمریکا است، اقدام کنند.

اقدام نخبگان ابزاری در راستای قدرت هوشمند

همچنان که اشاره شد، طبق نظرسنجی‌های انجام شده نفوذ و محبوبیت ایالات متحده در جهان طی سالهای اخیر کاهش یافته است. دولت جدید این کشور در جهت «تغییر»

سیاستهای دولت جمهوری خواه دست به اقداماتی زد تا بتواند ضمن پیشبرد اهداف خود، وجهه آمریکا را نیز در جهان بهبود بخشد. نخستین اقدام رسمی نخبگان ابزاری دولت جدید در راستای قدرت هوشمند را می توان در جلسه تنفیذ هیلاری کلینتون در برابر کمیته روابط خارجی سنا برای تصدی پست وزارت امور خارجه دید. کلینتون در سخنان خود به وضوح راهبرد اتخاذ شده دولت جدید در عرصه سیاست بین الملل را بر اساس قدرت هوشمند دانست و گفت: «با استفاده از قدرت هوشمند اکنون دیپلماسی، سپر دفاعی سیاست خارجی خواهد بود.»^{۶۳} او استفاده از ابزارهای مختلف دیپلماتیک، اقتصادی، نظامی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی را متناسب با شرایط، راه حل برون رفت از مشکلات کنونی آمریکا در سطح جهان دانست. این خود مهم ترین نکته در اقدامات اولیه دولت جدید در تبلور قدرت هوشمند در سیاست خارجی آمریکا است.

چند روز پس از سخنان کلینتون در سنا، باراک اوباما نخستین دستورات اجرایی دوره ریاست جمهوری خود را صادر کرد. او در ۲۲ ژانویه ۲۰۰۹ با امضای سه دستور اجرایی در مورد زندانیان جنگ علیه تروریسم، از همان ابتدا نشان داد که قصد ندارد ادامه دهنده سیاستهای دولت جورج بوش باشد. رییس جمهور در دستور اجرایی ۱۳۴۹۱، خواستار انجام بازجوییها بر اساس قانون و توقف شکنجه زندانیان شد. دستور اجرایی ۱۳۴۹۲ به منظور بررسی مجدد پرونده تمام زندانیان زندان گوانتانامو و همچنین تعطیلی این زندان در مدت زمان تعیین شده یک ساله تا ۲۲ ژانویه ۲۰۱۰ صادر شد. همچنین دستور ۱۳۹۴۳ خواستار بازنگری در خط مشی و رویه بازداشت افراد در خصوص مسایل مرتبط با تروریسم شد.^{۶۴} این سه دستور اجرایی از همان ابتدای کار باعث شد نگاه مردم جهان نسبت به دولت اوباما در مقایسه با دولت جورج بوش، تا حدی تغییر کند.

دولت اوباما طی یک سالی که زمام امور را به دست گرفته، اقدامات دیگری نیز انجام داده است که می توان آنها را در راستای قدرت هوشمند دانست. رویکرد اوباما در برابر چین می تواند نمونه خوبی در این رابطه باشد. به زعم بسیاری، انتخاب رویکرد مناسب در قبال چین یکی از مهم ترین چالشها در برابر سیاست خارجی ایالات متحده در قرن بیست و یکم است. اوباما در برابر قدرت در حال رشد چین، رفته رفته ملاقاتهای اقتصادی و تجاری را به

ملاقات‌های دوجانبه راهبردی تبدیل کرد. سفر او به چین و ملاقات با رییس جمهور این کشور، هوجین تائو را می‌توان در راستای نزدیکی این دو کشور از بعد راهبردی تحلیل کرد. از سوی دیگر، هم‌زمان با این اقدامات اوباما به درستی درک کرده است که در رقابت با چین، تنها همکاری و استفاده از قدرت نرم نمی‌تواند ضامن موفقیت باشد، بنابراین، هم‌زمان تقویت اتحاد با ژاپن، استرالیا و هند و افزایش قدرت نظامی تایوان می‌تواند تقویت‌کننده قدرت سخت در برابر قدرت در حال رشد چین باشد. البته در این میان، اوباما نسبت به استفاده از اهرم حقوق بشر نیز به خوبی آگاه بوده است. او در همین راستا، در ملاقات اخیر خود با رییس جمهور چین به وضوح از وضعیت نامناسب حقوق بشر در چین صحبت به میان آورد.

مسئله مهم دیگری که سیاست خارجی ایالات متحده را به شدت به خود مشغول کرده، مسئله افغانستان است. جنگ افغانستان با توجه به شرایط به وجود آمده در منطقه، به پاکستان و مسایل آن نیز گره خورده است و سیاست آمریکا در قبال این دو کشور را در راستای هم‌قرار داده است. تغییر خط مشی دولت آمریکا در افغانستان طی سال گذشته میلادی را می‌توان در راستای قدرت هوشمند دید.

اوباما در سخنرانی خود در دسامبر ۲۰۰۹ در آکادمی نظامی ایالات متحده در وست پوینت، تصمیم خود مبنی بر اعزام ۳۰ هزار نیروی کمکی به افغانستان را اعلام کرد. البته او بلافاصله پس از اعلام این تصمیم، از بازگشت تدریجی تمامی نیروها به آمریکا ۱۸ ماه پس از اعزام نیروهای جدید نیز خبر داد. با اضافه شدن این تعداد نیروی جدید، شمار نیروهای ایالات متحده در خاک افغانستان به ۱۰۰ هزار نفر خواهد رسید. اما طی هشت سالی که خاک افغانستان به اشغال نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا درآمده است، شرایط به خوبی نشان داده که استفاده صرف از نیروی نظامی نمی‌تواند آمریکا را به پیروز صحنه جنگ افغانستان تبدیل کند. اوباما در سخنرانی خود در وست پوینت باره استفاده صرف از قدرت نظامی می‌گوید: «امنیت و رهبری ما در جهان تنها از قدرت نظامی ما حاصل نمی‌شود، بلکه از مردم ما، اقتصاد ما، دیپلمات‌های ما و داوطلبان گروه‌های صلح که منادی امید در خارج از مرزهای آمریکا هستند، نشات می‌گیرد.»^{۶۵} این رویکرد در واقع همان رویکردی است که بر استفاده هوشمندانه از ابزارهای قدرت (هم‌قدرت سخت و هم‌قدرت نرم) تاکید دارد.

علاوه بر مسئله افغانستان، پاکستان نیز در مرکز توجه دولت اوباما قرار گرفته است. بر اساس رویکرد این دولت، ریشه بسیاری از مسایل موجود در افغانستان را باید در پاکستان دید. آمریکا در پاکستان علاوه بر حمایت‌های اقتصادی و امنیتی و استفاده از قدرت سخت نظامی، رویکرد دیگری نیز در پیش گرفته است و آن برقراری ارتباط با مدرسه‌های دینی پاکستان و تلاش برای تغییر نگاه طلاب دینی این مدارس و دور کردن آنها از تندوری است؛ چرا که بسیاری از اسلام‌گرایان تندرو تربیت شده همین مدارس هستند. سه روز پس از سخنان اوباما در وست پوینت، ژنرال آنتونی زینی، فرمانده سابق فرماندهی مرکزی ایالات متحده در مراسم دهمین سالگرد تاسیس مرکز بین‌المللی دین و دیپلماسی گفت، قدرت سخت به تنهایی نمی‌تواند در برابر تروریسم بایستد، فاکتورهای اقتصادی و اجتماعی گروه‌های تروریستی نیز باید مورد توجه قرار گیرد. زینی همچنین به رویکرد دین‌محور اشاره کرد و آن را «سرمایه‌ای عظیم» دانست که «به ما کمک می‌کند بفهمیم روی دیگر قدرت هوشمند به چه معنی است.»^{۶۶} این صحبت‌ها که از سوی یکی از با سابقه‌ترین نظامیان آمریکا مطرح می‌شود، نشان‌دهنده تغییر دیدگاه حتی در میان نظامیان این کشور در استفاده از قدرت سخت است؛ چرا که قدرت سخت به واقع به تنهایی نتوانسته پاسخ‌گوی مشکلات موجود آمریکا باشد. مرکز بین‌المللی دین و دیپلماسی تاکنون با ۲۳۰۰ مدیر و مدرس مدارس دینی پاکستان ارتباط برقرار کرده و آنها را تحت تعلیم قرار داده است تا تفکر انتقادی را در میان طلاب این مدارس ترویج دهند و در جهت دوری آنها از آن بعدی که گروه‌های تندرو اسلام‌گرا به آن می‌پردازند، تلاش کنند.^{۶۷} صدور پیام عید فطر در سال گذشته هجری توسط باراک اوباما و هیلاری کلینتون نیز، به اعتقاد بسیاری در جهت تاثیر بر جامعه مسلمانان جهان و ترمیم چهره آمریکا در جهان اسلام صورت گرفت. این حرکت را نیز می‌توان در راستای دیپلماسی عمومی که یکی از ابزارهای قدرت نرم است، تحلیل کرد.

آنچه مشخص است این که طی سال ۲۰۰۹، دولت اوباما قصد داشته است به نوعی بار دیگر به چند جانبه‌گرایی در عرصه سیاست بین‌الملل روی آورد. برچیدن طرح سپر دفاع موشکی از اروپای شرقی که سالها باعث قرار گرفتن روسیه و آمریکا در برابر یکدیگر شده بود، نشان از آن دارد که اوباما ترجیح می‌دهد در سیاست خارجی خود به نوعی به تنش‌زدایی

بپردازد و متحدان بیشتری را با خود همراه کند. اقدامی که بسیاری از منتقدان او با آن را خیانت به متحدان آمریکا در اروپای شرقی و باعث افول قدرت آمریکا می دانند. در مجموع، می توان کاهش تکیه به قدرت نظامی را، در سیاستهای بین المللی دولت او با ما در یک سالی که قدرت را در دست داشته است، دید. علاوه بر این، به خوبی می توان درک کرد که دولت جدید به استفاده هوشمندانه از قدرت در صحنه سیاست جهانی تمایل داشته و اقداماتی نیز در این رابطه انجام داده است.

نتیجه گیری

۱۰۷

در جولای ۱۹۴۷ جورج کنان با مقاله ای که در مجله فارین افرز به چاپ رساند، آغازگر راهبرد جدیدی برای ایالات متحده در عرصه بین المللی بود که تا ۴۰ سال آینده سیاست بین المللی این کشور را مشخص می کرد و آن «راهبرد سد نفوذ» بود. در مارس ۲۰۰۴ مقاله ای توسط سوزان ناسل در همان مجله به چاپ رسید. این مقاله نیز در نهایت نویدبخش راهبرد جدیدی در عرصه بین المللی برای آمریکا شد و آن «راهبرد قدرت هوشمند» نام گرفته است؛ اصطلاحی که اکنون در بیشتر محافل سیاسی این کشور بر سر زبانها است.

ناسل ضمن انتقاد از رویکرد نومحافظه کاران در استفاده حداکثری از قدرت نظامی و یک جانبه گرایی در عرصه سیاست بین الملل، خواستار بازگشت به ایده بین الملل گرایی لیبرال و ارزشهای مورد نظر آن شد. جوزف نای اما این ایده را به خوبی بسط داد و در کنار ریچارد آرمیناژ در کمیسیون دو حزبی به تعریف قدرت هوشمند و نحوه کاربست آن در سیاست خارجی آمریکا پرداخت. بر اساس تعریف ارائه شده از سوی آنها، «قدرت هوشمند نه قدرت نرم است نه سخت، بلکه ترکیبی ماهرانه از هر دو است. قدرت هوشمند به معنای ارائه یک راهبرد جامع و مجموعه ابزارهایی است که در راستای دستیابی به اهداف آمریکا، هر دو قدرت نرم و سخت را در بر می گیرد.»

این ایده درست زمانی پرورش یافت که ناموفق بودن سیاستهای بین المللی نومحافظه کاران آمریکا که متکی بر قدرت سخت نظامی بود، به خوبی عیان شده بود (سال ۲۰۰۷). سال بعد از آن دموکرات ها به رهبری باراک او با ما و با شعار «تغییر» قدرت را به

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

دست گرفتند. تغییر در سیاست بین‌المللی نیز لازم می‌نمود و اکنون راهبرد قدرت هوشمند از سوی دولت اوباما به عنوان راهبرد بین‌المللی آمریکا مطرح شده است. همان‌گونه که گزارش‌های منتشر شده از سوی مراکز مطالعاتی وابسته به دو حزب اصلی آمریکا طی دو سال اخیر نشان می‌دهد، قدرت هوشمند اکنون توانسته نظر نخبگان هر دو حزب را جلب کند. طی دو سال پس از بسط پایه‌های تئوریک این ایده از سوی نخبگان فکری آمریکا، اکنون به نظر می‌رسد نخبگان ایزاری این کشور نیز به این نتیجه رسیده‌اند که انجام تغییر در عرصه سیاست خارجی تنها از طریق قدرت هوشمند امکان‌پذیر است. باراک اوباما و وزیر خارجه‌اش، هیلاری کلینتون، در سخنرانی‌های مختلف به استفاده از قدرت هوشمند اشاره کرده‌اند. علاوه بر این، تبلور قدرت هوشمند را می‌توان در برخی از اقدامات دولت جدید طی سال گذشته میلادی به وضوح دید؛ رویکرد اتخاذی آمریکا در برابر چین و اقدامات انجام گرفته در مورد افغانستان و پاکستان از این دسته‌اند. فاصله گرفتن از توجه صرف به قدرت سخت‌نظامی و ترکیب آن با قدرت نرم و در نهایت استفاده هوشمندانه از آنها مبنای راهبرد جدید ایالات متحده قرار گرفته است تا دهه نخست قرن ۲۱ دهه تغییر راهبرد بین‌المللی برای این کشور باشد. □

پاورقیها:

1. Hillary Clinton, Opening Statement at Senate Confirmation Hearing, January 13, 2009, pp 3-4, <http://foreign.senate.gov/testimony/2009/ClintonTestimony090113a.pdf>

۲. جان بیلپس و استیواسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۳۱۹.

۳. همان، ص ۳۲۰.

۴. همان، صص ۳۲۱-۳۲۰.

۵. همان، ص ۳۲۱.

۶. جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف، نظریه های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، چاپ چهارم، تهران: قومس، ۱۳۸۴، ص ۱۴۴.

۷. همان، صص ۱۴۸-۱۴۷.

۸. همان، ص ۱۵۲.

۹. همان.

10. Michael Barnett and Raymond Duvall, "Power in International Politics," *International Organizations*, No.50, winter 2005, p. 40.

11. Ibid, pp. 40-41.

12. Ibid, p. 41.

13. Joseph Nye, "Soft Power and Leadership," *Compass: A Journal of Leadership*, Spring 2004, http://www.ksg.harvard.edu/leadership/compass_spring2004.html

14. Ibid.

15. Ibid.

16. Ibid.

17. Ibid.

18. Joseph S. Nye JR, "Get Smart," *Foreign Affairs*, Jul/Aug 2009. Vol. 88, Iss.4; pp 160-165, <http://proquest.umi.com/pqdweb?did=1768605711&sid=3&Fmt=3&clientId=28403&RQT=309&VName=PQD>

19. Suzanne Nossel, "Smart Power," *Foreign Affairs*, Mar/Apr 2004. Vol. 83, Iss.2; p.131, <http://proquest.umi.com/pqdweb?did=586448611&sid=1&Fmt=3&clientId=46517&RQT=309&VName=PQD>

۲۰. پیشین، جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین، ص ۴۰۸.

۲۱. همان، صص ۳۷۴-۳۷۵.

22. Op. cit., Smart Power.

23. Ibid.

24. Ibid.

25. Ibid.

26. Joseph S. Nye JR, "The Problem: A Smarter Superpower," *Foreign Policy*, Issue. 160, May-June 2007, p.46.

27. Ibid.

28. Op. cit., "Get Smart".
 29. Ibid.
 30. Op. cit., "The Problem: A Smarter Superpower," p. 47.
 31. CSIS Commission on Smart Power, A Smarter, More Secure America, Center for Strategic and International Studies, Washington, November 2007, p.17
<http://www.csis.org>.

۳۲. نگاه کنید به:

http://belfercenter.ksg.harvard.edu/publication/17671/smart_power_and_the_us_strategy_for_security_in_a_post911_world.html

33. Op. cit., A Smarter, More Secure America, p. 5.

۳۴. مراجعه کنید به:

-Joseph S. Nye JR, "Recovering American Leadership," *Survival*, Vol. 50, No.1, February-March 2008, pp. 55-67.

- Joseph S. Nye JR, "Toward a Liberal Realist foreign Policy: A Memo for the Next President," *Harvard Magazine*, March-April 2008, pp. 36-38, 84.

35. Op. cit., "A Smarter, More Secure America," p.5.

36. Ibid, p. 7.

37. Ibid, p. 5.

38. Ibid.

39. Ibid, p. 6.

40. Ibid, p. 9.

41. Ibid, p. 13.

42. Ibid.

43. Op. cit., "Recovering American Leadership", p. 55.

44. Ibid, p. 56.

45. Ibid, p. 59.

46. Ibid, p. 62.

47. Joseph S. Nye JR, *The Paradox of American Power: Why the Worlds Only Superpower Cant Go It Alone*, New York, Oxford University Press, 2002, p.39

48. Joseph S. Nye JR, *Soft Power: The Means to Success in World Politics*, New York, Public Affairs, 2004, p.4

49. Ibid.

50. Ibid, p. 5.

51. Ibid.

52. Op. cit., "Recovering American Leadership," p. 63.

53. Op. cit., "Get Smart".

54. Op. cit., "Recovering American Leadership", p. 65.

55. Ibid, pp. 65-66.

56. Center for U.S. Global Engagement, "Putting Smart Power to Work," Washington, November 2009, p.1, <http://www.usglobalengagement.org/>
57. Ibid.
58. Ibid, p. 2.
59. Ibid.
60. Ibid.
61. Ibid.
62. Ibid, p. 3.
63. Op. cit., Opening Statement at Senate Confirmation Hearing, pp 3-4.
64. The National Archive, *Federal Register*, Vol. 70, No. 16, January 2009, <http://www.archives.gov/federal-register/executive-orders/>
65. Obama Afghanistan Speech, http://www.huffingtonpost.com/2009/12/01/obama-afghanistan-speech-text-excerpts_n_376088.html
66. David L. Caprara, "Obama's Smart Power Surge Option," December 08, 2009, http://www.brookings.edu/opinions/2009/1208_volunteering_caprara.aspx
67. Ibid.

